

Pathology of the foreign policy of the Islamic Republic of Iran from the perspective of neoclassical realism; Emphasis on reactive measures

Amirroham Shojaie Corresponding Author, Ph.D Candidate of International Relations, Faculty of Literature and Humanities, University of Guilan, Rasht, Iran. Email: amir6776roham@gmail.com

Article Info

Article Type:
Reserch Article

Keywords:
Foreign Policy,
Iran,
Neoclassical Realism,
International Politics

ABSTRACT

Foreign policy is basically a tool to pursue interests and promote national security. The special geopolitical position of Iran in the areas of the Middle East, Central Asia, Caucasus, etc., doubles the importance of having a suitable foreign policy to achieve national interests. However, many are of the opinion that the main actions of the foreign policy of the Islamic Republic of Iran are not proactive and creative, but reactive and response-oriented. Based on this, using the neoclassical platform of realism, the main question is: What obstacles did the foreign policy of the Islamic Republic of Iran, especially in the field of defining goals and balancing approaches and reactive actions, face and what factors caused the adoption of disproportionate and insufficient approaches in the field of foreign policy? The hypothesis that will be measured as a temporary response is that micro-level factors in both material (institutional) and semantic (perceptions) aspects, in three areas: 1-Knowledge (self, international environment and external threats) 2-Agreement on optimal foreign policy and finally 3- timely decision-making (the issue of time); They are among the most damaging factors in Iran's foreign policy. Analytical-explanatory research method with a theoretical approach and its nature is also practical.

Cite this Article: Shojaie, A(2025). Pathology of the foreign policy of the Islamic Republic of Iran from the perspective of neoclassical realism; Emphasis on reactive measures. *International Relations Researches*, 15(1), 7-30. doi: 10.22034/irr.2025.476595.2593
doi: 10.22034/irr.2025.476595.2593



© Author(s)

Publisher: Iranian Association of International Studies

DOI: doi: 10.22034/irr.2025.476595.2593

آسیب‌شناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر واقع‌گرایی نئوکلاسیک؛ با تأکید بر واکاوی افعال واکنشی

امیررهام شجاعی نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران
رایانامه: amir677froham@gmail.com

چکیده	درباره مقاله
سیاست خارجی در اصل ابزاری برای پیگیری منافع و ارتقای امنیت ملی است. موقعیت ویژه ژئوپلیتیک ایران در حوزه‌های خاورمیانه، آسیای مرکزی، قفقاز و ... اهمیت وجود یک سیاست خارجی مناسب برای احقاق منافع ملی را دوچندان می‌کند، با این حال، بسیاری بر این عقیده‌اند که عمده افعال سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نه کنشی و خلاقانه، بلکه واکنشی و پاسخ‌محور است. بر همین اساس، با بهره‌گیری از بستر نئوکلاسیکی رئالیسم، پرسش اصلی این است که: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه در زمینه تعریف اهداف و رویکردهای موازنه‌جویانه و افعال واکنشی، با چه موانعی روبرو بوده و چه عواملی سبب اتخاذ رویکردهای نامتناسب و ناکافی در حوزه سیاست خارجی شده است؟ فرضیه‌ای که به‌صورت پاسخ موقت مورد سنجش قرار خواهد گرفت این است که عوامل سطح خرد در هر دو جنبه مادی (نهادی) و معنایی (ادراکات و برداشت‌ها)، در سه حوزه ۱-شناخت (خود، محیط بین‌المللی و تهدیدات خارجی) ۲-اجماع بر سر سیاست خارجی بهینه و در نهایت ۳-تصمیم‌گیری به موقع (مسئله زمان)؛ از جمله آسیب‌سازترین عوامل در حوزه سیاست خارجی ایران به‌شمار می‌آیند. شیوه پژوهش تحلیلی-تبیینی با یک رویکرد نظری و ماهیت آن نیز کاربردی است.	<p>نوع مقاله: مقاله پژوهشی</p> <p>کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی، ایران، واقع‌گرایی نئوکلاسیک، سیاست بین‌الملل</p> <p>تاریخچه مقاله تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۴/۳۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۳/۲۷</p>

استناد به این مقاله: شجاعی، امیررهام . (۱۴۰۴). آسیب‌شناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر واقع‌گرایی نئوکلاسیک؛ با تأکید بر واکاوی افعال واکنشی. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۱۵(۱)، ۷-۳۰. doi: 10.22034/irr.2025.476595.2593

© نویسنده (گان)

ناشر: انجمن ایرانی روابط بین‌الملل





نظام بین‌الملل را می‌توان به‌عنوان یک ساختار متشکل از توزیع توانمندی‌های مادی مورد نظر والتس^۱ و توزیع منافع و انگاره‌های مدنظر ونت^۲؛ در نظر گرفت. این ساختار مادی-معنایی، در بطن خود، حاوی یک مکانیسم بازتولید و بازتوزیع قدرت و همچنین، برداشت‌های بازیگران از خود و یکدیگر و بازنمایی آن‌ها به عنوان ابژه‌های معنایی است. این ساختار معنایی به عنوان زیر بنای افعال بازیگران دولتی در محیط مادی رئالیستی و آنارشیک نظام بین‌الملل، از طریق سیاست‌ خارجی کشورها بر نظام بین‌الملل و ساختار آن، تأثیر می‌گذارد. در این بین، برای بررسی و تشریح رفتار سیاست‌ خارجی کشورها، بهره‌گیری از نظریه‌ها، به عنوان مجموعه‌ای از فرضیه‌ها، استدلال‌ها و گزاره‌های تحلیلی می‌تواند با پررنگ کردن جنبه‌ها و ابعاد گوناگون تأثیرگذار بر سیاست‌ خارجی کشورهای مختلف، موجب فهم بهتر رفتار کشورها در عرصه بین‌المللی شود. برای واکاوی، تشریح، تبیین و آسیب‌شناسی سیاست‌ خارجی جمهوری اسلامی ایران تاکنون از نظریات متعددی استفاده شده است که هر کدام از آن‌ها با تأکید بر عوامل و جنبه‌های خاصی درصدد تبیین رفتار ایران در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بوده‌اند. نظریات رئالیستی و نحله‌های گوناگون آن با تأکید بر مفاهیمی از جمله موازنه قدرت و موازنه تهدید درصدد تبیین سیاست‌ خارجی ایران به خصوص در منطقه و در قبال کشورهایمانند عربستان، اسرائیل، ترکیه و... بوده‌اند. رئالیسم تهاجمی، رویکردهای ایران را هژمون‌طلبانه، ساختارشکنانه و تهاجمی تفسیر کرده و قدرت‌طلبی حداکثری را در افعال خارجی جمهوری اسلامی ایران، ردگیری می‌کند.

در مقابل اما، رئالیسم تدافعی، عمده رویکردها و افعال سیاست‌ خارجی ایران را، واکنشی در برابر تهدیدهای احساس‌شده منطقه‌ای و جهانی در نظر گرفته و جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان یک دولت امنیت‌جوی حداقلی برمی‌شمارد. در حالی که رئالیسم تدافعی، بر اقدامات موازنه‌جویانه در سیاست‌ خارجی ایران تأکید دارد، در برابر، رئالیسم تهاجمی، اقدامات هژمون‌طلبانه ایران را زمینه‌ساز ایجاد موازنه از سوی رقبا در نظر می‌گیرد. از سوی دیگر نظریات معناگرایانه‌ای مانند سازه‌انگاری با تأکید بر نقش هنجارها، نظام‌های معنایی، هویت‌ها و منافع؛ به عنوان زیربنای افعال و تجلیات رفتاری بازیگران، به دنبال توضیح و تبیین چرایی استراتژی‌ها و سیاست‌های اتخاذ شده ایران در حوزه سیاست‌ خارجی در منطقه و در قبال قدرت‌هایی جهانی مانند ایالات متحده آمریکا بوده‌اند. در این نوع نظریه‌ها، بر نوع برداشت بازیگران از یکدیگر، چگونگی بازنمایی متقابل آن‌ها از یکدیگر و انتظارات و

¹ Waltz

² Wendt



ترجیحات آن‌ها تأکید شده و مقوله فرهنگ و اجزای تشکیل‌دهنده آن، نقشی اساسی در تحلیل روندها، فرآیندها و نتایج پیدا می‌کنند. به‌طور ویژه، سازه‌انگاری با تأکید بر گفتمان انقلابی جمهوری اسلامی و مجموعه هنجارها و ارزش‌های درونی آن از یکسو و از سوی دیگر با توجه به برداشت‌های طولانی مدت، پیوسته و تکرارشونده تهدیدآمیز و دشمن‌پندارانه میان ایران و برخی از بازیگران، درصدد تبیین روابط ایران و سایرین بوده است. سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران علاوه بر آن که تحت تأثیر فشارهای سیستمیک منتج از نظام آنارشیک منطقه‌ای و بین‌المللی بوده، متأثر از انگاره‌های خاص و ابعاد معنایی، برداشت‌های کارگزاران سیاسی و سایر عوامل سطح واحد به عنوان متغیرهای میانجی نیز بوده است. رئالیسم‌نئوکلاسیک به‌عنوان یک بستر تئوریک برای فهم روابط بین‌الملل، علاوه بر برخورداری از یک رویکرد تلفیقی در حوزه سطوح تحلیل (توجه همزمان به عوامل خرد و کلان)، متضمن یک نگاه ترکیبی هستی‌شناسانه از منظر توجه همزمان به عوامل مادی و معنایی نیز می‌باشد. این موضوع خصوصاً به این علت حائز اهمیت است که برای تحلیل، تشریح، تبیین و پیش‌بینی سیاست‌خارجی برخی بازیگران نظام بین‌الملل مانند جمهوری اسلامی ایران، به ناچار بایستی به صورت همزمان به دوگانه‌های ماده-معنا و عین-ذهن توجه نمود و بر همین اساس، بهره‌گیری از رئالیسم‌نئوکلاسیک برای نیل به اهداف مذکور، مفید تلقی می‌شود.

توجه رئالیسم‌نئوکلاسیک به متغیرهای میانجی در هر دو بُعد مادی و معنایی، علاوه بر آنکه قدرت تحلیلی و تبیینی بیشتری را در اختیار دانشمندان و سیاست‌گذاران قرار می‌دهد، با روشن ساختن موانع داخلی تصمیمات بهینه، به‌موقع و کارآمد، می‌تواند به‌عنوان یک ابزار کاربردی در حیطه آسیب‌شناسی سیاست‌خارجی، به‌شمار بیاید. در این پژوهش با تأکید بر موازنه‌بخشی و یا افعال واکنشی در سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران، نه به‌صورت موردی و با تأکید بر دوره خاصی از زمان، بلکه به‌صورت نظری و با درنظر گرفتن ساز و کارهای کلی سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران، به آسیب‌شناسی این مهم پرداخته خواهد شد. برای تبیین موارد فوق و پشتیبانی از فرضیه پژوهش، مثال‌هایی از جنبه‌های قابل نقد سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران در مناطق گوناگون از جمله قفقاز جنوبی، اروپا و ... آورده خواهد شد. بر همین اساس همانطور که گفته شد با مفصل‌بندی یک رویکرد آسیب‌شناسانه از منظر رئالیسم‌نئوکلاسیک در بخش مفاهیم نظری پژوهش، پرسش اصلی پژوهش این است که: سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌صورت کلی، به‌ویژه در زمینه رویکردهای موازنه‌جویانه و افعال واکنشی، با چه موانعی روبرو بوده و چه عواملی سبب اتخاذ رویکردهای نامتناسب



و ناکافی در حوزه سیاست خارجی شده است؟ در مقابل، پاسخ موقت یا فرضیه اصلی نیز این است که: مجموعه‌ای از عوامل سطح خُرد در هر دوجنبه مادی (نهادی) و معنایی (ادراکات و برداشت‌ها)، در سه حوزه شناخت محیط بین‌المللی و تهدیدات خارجی، اجماع بر سر سیاست خارجی بهینه و در نهایت تصمیم‌گیری به موقع (مسئله زمان)؛ از جمله آسیب‌سازترین عوامل در حوزه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌شمار می‌آیند. همچنین شایان ذکر است که مثال‌هایی عملی و عینی برای آزمودن فرضیه پژوهش آورده خواهند شد.

۱. مبانی نظری: برداشتی آسیب‌شناسانه از رئالیسم‌نئوکلاسیک

امروزه، رئالیسم‌نئوکلاسیک یک بستر تحلیلی متنوع برای پژوهشگران واقع‌گرا است که یک چارچوب سیستمی را با متغیرهای سطح واحد تکمیل می‌کند تا بازیگران را متمایز کند، اقدامات آن‌ها را تاریخی‌سازی و زمینه‌سازی کند، و فضایی را برای عاملیت‌بخشی به سایر موارد، علی‌رغم فشارهای ناشی از آنارشی بین‌المللی ایجاد کند (Cerioli, 2024). گیدئون رز در یک مقاله مروری (۱۹۹۸) استدلال می‌کند که نظریه‌های سیاست خارجی را می‌توان در دو گروه طبقه‌بندی کرد. یک گروه نظریه‌های داخلی سیاسی هستند که علل رفتار دولت را در سیاست داخلی (ماهیت انسانی، ویژگی‌های روانی و شناختی رهبری، ایدئولوژی، فرآیندهای تصمیم‌گیری، ماهیت رژیم داخلی و غیره) قرار می‌دهند و در گروه دیگر نظریه‌های ساختاری هستند که علل رفتار دولت را در ماهیت ساختار بین‌المللی مکان‌یابی می‌کنند، هر نظریه‌ای که در گروه اول قرار می‌گیرد، یک متغیر مستقل داخلی را به عنوان مسئول رفتار دولت در نظر می‌گیرد، اما همه آن‌ها درک مشترکی دارند که سیاست خارجی را می‌توان به بهترین شکل به عنوان پویایی داخلی کشور درک کرد (Beqa, 2019: 322).

در حقیقت رئالیسم‌نئوکلاسیک را می‌توان یک بستر در حال توسعه در زمینه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل است به‌شمار آورد که به‌دنبال بهره‌گیری از رویکردهای تلفیقی و التقاطی است. عمده نظریه‌پردازانی که خود را رئالیست‌های نئوکلاسیک برمی‌شمارند، بر توجه به دو سطح و سه متغیر مستقل (نظام بین‌الملل و فشارهای خارجی)، میانجی (عوامل سطح واحد) وابسته (سیاست خارجی)، تأکید دارند. در همین راستا، تعدد و تنوع متغیرهای داخلی سطح واحد، منجر به ظهور نظریات گوناگونی در بستر رئالیسم‌نئوکلاسیک شده است. از جنبه تئوریک، رئالیسم نئوکلاسیک بین نظریه‌های سیستمی محض و نظریه‌هایی که عوامل سطح واحد را در اولویت قرار می‌دهند، قرار می‌گیرد. این به این معنی است که رئالیسم‌نئوکلاسیک را



می‌توان هم بسط و هم پاسخ‌ی به نئورنالیسم والتسی است در نظر گرفت، اموری که به ویژه در پذیرش اولویت متغیرهای سیستمی و در عین حال افزودن متغیرهای سطح داخلی با باز کردن «جعبه سیاه» دولت، محقق می‌شوند. رئالیست‌های نئوکلاسیک معتقدند که عوامل داخلی به‌عنوان متغیرهای مداخله‌گر یا «تسمه‌های انتقال»^۱ عمل می‌کنند که فشارهای سیستمی را به انتخاب تبدیل می‌کنند؛ علاوه بر این، رئالیسم نئوکلاسیک، تئوری اشتباهاتی است که سیاست‌ خارجی ایده آل یا بهینه (که صرفاً به فشارهای ساختاری پاسخ می‌دهد) را از انتخاب‌های واقعی و غیربهینه، که در نتیجه اثر فیلترینگ آسیب‌شناسی‌های داخلی ناشی می‌شود، متمایز می‌کند (Juneau, 2015).

توجه به متغیرهای سطح واحد، علاوه بر اینکه تبیین‌کننده تفاوت رفتار واحدها به‌هنگام وجود الزامات سیستمیک مشابه است، تفاوت میان سیاست‌ خارجی بهینه، کارآمد و عقلانی را با یک سیاست‌ خارجی غیربهینه، ناقص و مشکل‌دار مشخص می‌کند و بنابراین می‌توان آن را چارچوبی جهت آسیب‌شناسی سیاست‌ خارجی به‌شمار آورد. واقع‌گرایی نئوکلاسیک، در کلیت خود و در اکثر مواقع، یک نگاه سیستمیک و از بالا به پایین نسبت به سیاست‌ خارجی و سیاست بین‌الملل دارد و شروع نظریه‌پردازی را با توجه به جایگاه کشورها در نظام بین‌الملل در نظر می‌گیرد (شجاعی و سیمبر، ۱۴۰۲: ۱۲۴). این توجه به توزیع منابع و توانمندی‌های مادی، تأیید قدرت‌محوری و نسبی بودن قدرت است، مسئله‌ای که از مجرای عوامل سطح واحد، تجزیه و تحلیل، پردازش و ادراک می‌شود.

در حقیقت باید گفت که متغیرهای مداخله‌گر به‌عنوان فیلتر یا کمر بند انتقال بین توزیع بین‌المللی قدرت و نتیجه سیاست‌ خارجی عمل می‌کنند و تبدیل از دامنه نتایج ممکن به انتخاب‌های واقعی و سیاست‌ خارجی عملی را توضیح می‌دهند، آن‌ها فرآیندهای سیاسی داخلی هستند که تعیین می‌کنند چگونه قدرت قابل استفاده به سیاست‌ خارجی تبدیل شود، یا چگونه فرصت‌ها و محدودیت‌های شکل گرفته توسط قدرت به انتخاب‌های واقعی تبدیل بشوند (Juneau, 2015). برای تبیین و تشریح سیاست‌ خارجی کشورها از نقطه نظر رئالیسم نئوکلاسیک، دانشمندان مختلف، عوامل سطح واحد گوناگونی را به‌عنوان متغیرهای میانجی (مداخله‌گر)، مطرح کرده‌اند. پژوهش‌های واقع‌گرایی نئوکلاسیک موجود، طیفی از عوامل دنیای واقعی (مانند ظرفیت دولت و توانایی آن در بسیج منابع، فشار گروه‌های ذی‌نفع، لابی‌های تجاری، گروه‌ها و لابی‌های قومی، فرهنگ استراتژیک، پارادایم‌های سیاسی، ایدئولوژی

¹ Transmission Belts



حاکم، شخصیت رهبری و ...) را شناسایی کرده است که به عنوان متغیرهای مداخله‌گر و میانجی، بین الزامات و فشارهای سیستمی و افعال سیاست‌خارجی دولت‌ها عمل می‌کنند (Götz, 2021 & Ripsmann, 2015).

در همین راستا، شولر^۱، از جمله دانشمندان روابط بین‌الملل، با بررسی پدیده "عدم تعادل"^۲ در سیاست بین‌الملل، به بررسی موانع و عوامل اثرگذار بر موازنه‌بخشی کامل می‌پردازد. عدم تعادل زمانی اتفاق می‌افتد که دولت‌ها تهدیدهای خطرناک را تشخیص ندهند، تصمیم نگیرند به آن‌ها واکنشی نشان ندهند، یا به روش‌های ناصحیح و ناکامل و با بی‌احتیاطی پاسخ دهند؛ در رابطه با عوامل اثرگذار بر پاسخ دولت‌ها به تهدیدات خارجی و اتخاذ رویکردهای موازنه‌جویانه، شولر چهار متغیر مداخله‌گر (میانجی) انسجام نخبگان، آسیب‌پذیری داخلی رژیم سیاسی، انسجام اجتماعی و اجماع نخبگان را در چگونگی واکنش دولت‌ها به تهدیدات محیط خارجی خود تأثیرگذار دانسته و اتخاذ مواضع و افعال موازنه‌جویانه، همراهی جویانه، موازنه ناقص و ... را بر اساس همین عوامل داخلی، تبیین می‌کند: (Schweller, 2004: 170-181).

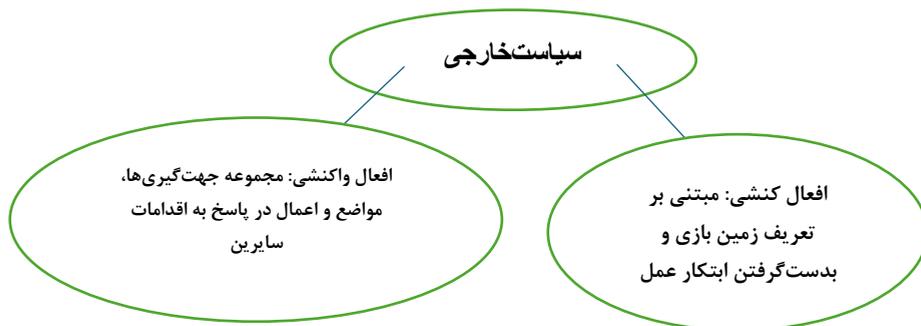
به عبارت دیگر، از آنجایی که از منظر رئالیسم نئوکلاسیک، سیاست‌خارجی؛ محصول ترجمه‌ی فشارهای سیستمیک، توسط عوامل سطح واحد و تبدیل آن‌ها به برون‌دادهایی خاص است، هرگونه کاستی و ناکامی در سیاست‌خارجی را نیز می‌توان از مجرای عوامل سطح واحد موثر بر سیاست‌خارجی، مورد آسیب‌شناسی و واکاوی قرار داد. با وجود اینکه سیاست بین‌الملل را می‌توان مجموعه اقدامات پیوسته و متقابل دولت‌ها و سایر بازیگران نسبت به هم و در محیطی به نام نظام بین‌الملل در نظر گرفت، در یک تقسیم‌بندی کلی و تئوریک اما، مجموعه افعال متجلی شده در عرصه سیاست‌خارجی دولت‌ها را می‌توان به دو نوع افعال کنشی و افعال واکنشی تقسیم‌بندی نمود. منظور از افعال کنشی؛ مجموعه اقدامات، موضع‌گیری‌ها و اعمالی است که از مجرای فرآیندهای داخلی مشخص ظهور یافته، در خدمت منافع ملی مورد اجماع نخبگان بوده و سایر بازیگران را وادار به عکس‌العمل نشان دادن می‌کند. هرچند که استدلال این مقاله این است که دولت‌ها را نمی‌توان واحدهای یکپارچه و کاملاً عقلایی در نظر گرفت، با این حال اما، اینگونه به نظر می‌رسد که هنگامی که یک دولت یک فعل کنشی را وارد محیط خارجی و بین‌المللی می‌کند، نخبگان سیاسی آن کشور درصدد تعریف زمین بازی و بدست گرفتن ابتکار عمل

¹ Schweller

² Underbalancing



برای رسیدن به منافع تعریف شده خود هستند (حتی اگر در عمل چنین اتفاقی رخ ندهد). در مقابل اما، افعال واکنشی را می‌توان آن دسته از اقدامات، رویکردها و مواضع یک دولت به‌شمار آورد که در برابر اقدامات سایر بازیگران متجلی شده و در حقیقت، پاسخی است به اعمال، اقدامات و مواضع دیگران.



نکته مهمی که بایستی به آن توجه نمود این است که تمایز میان افعال کنشی و واکنشی صرفاً به علت تقدم‌زمانی افعال کنشی بر افعال واکنشی نیست، بلکه اجماع نخبگان و آگاه بودن و مسلط بودن آن‌ها از اتخاذ استراتژی‌ها و رویکردهای کنشی درپیش گرفته شده است که خصیصه‌ی برجسته افعال کنشی به‌شمار می‌آید. در حقیقت، یک عمل را زمانی می‌توان یک فعل به معنای واقعی کنشی به‌شمار آورد که نتیجه‌ی اجماع میان نخبگان آگاه به شرایط واقع بوده باشد. اجماع مورد نظر نیز، هم مستلزم اجماع نهادی، یعنی عدم وجود نهادهای موازی و متعدد در امر تصمیم‌گیری است و هم مستلزم اجماع گفتمانی در سطح جامعه و هم‌چنین در سطح نخبگان است؛ به این معنا که هر گونه تعدد گفتمانی و دوگانه‌های ایده‌ای را بایستی یک سد در برابر اجماع در حوزه سیاست خارجی و متعاقباً یک سد در برابر ظهور افعال کنشی مبتکرانه و اثرگذار در سیاست خارجی، در نظر گرفت. مقصود از آگاه بودن نخبگان نیز، مطابقت برداشت‌ها و تصورات نخبگان از خود و دیگران، با جایگاه واقعی خود و دیگران در نظام بین‌الملل است که هرچقدر این تطابق بیشتر باشد، اهداف، منافع و استراتژی‌ها، واقع‌بینانه‌تر و سودآور تر تعریف می‌شوند و هم‌چنین پاسخ به تهدیدات در زمان مناسب‌تر و با امکانات و منابع بسیج‌شده بهتری صورت می‌گیرد. در یک جمع‌بندی باید گفت که سیاست خارجی را می‌توان به دو دسته افعال کنشی و واکنشی تقسیم‌بندی کرد و نتایج و گزاره‌های زیر را استخراج نمود:



- ۱- مطابق تعاریف و استدلال‌های فوق، هر چقدر افعال کنشی یک کشور به نسبت افعال واکنشی آن بیشتر باشند، نشان‌دهنده برنامه‌دار بودن و اصولی‌تر بودن سیاست‌خارجی آن کشور هستند. این اصل را می‌توان منتج از این استدلال رئالیستی در نظر گرفت که اولاً قدرت یک امر نسبی است و دوماً در شرایط آنارشی و طبق منطق خودیاری که بازیگران به دنبال افزایش حداکثری قدرت و امنیت خویش‌اند، یک فعل کنشی در حقیقت نشان‌دهنده تلاش‌های یک دولت برای تعریف زمین بازی و افزایش ضریب قدرت، امنیت و منافع خویش است.
- ۲- هرچند که در مجموع، افعال کنشی بیشتر در خدمت مرتفع‌سازی منافع ملی و نیل به اهداف سیاست‌خارجی هستند، با این حال در برخی موارد، بعضی از افعال واکنشی خاص نیز، موجب تبدیل تهدیدها و چالش‌ها به فرصت‌هایی می‌شوند که در مجموع به نفع کشور است. این اتفاق زمانی رخ می‌دهد که در ابتدا یک اجماع قوی و فوری نسبت به چالش‌ها، فرصت‌ها و تهدیدهای پیش‌آمده وجود داشته باشد و سپس، منابع موجود، در سریع‌ترین زمان ممکن قابلیت بسیج شدن برای سیاست‌های مورد اجماع اتخاذ شده را دارا باشند.
- ۳- از منظر رئالیسم نئوکلاسیک، مجموعه مختلفی از عوامل سطح واحد داخلی (که در ارتباط با سایر متغیرهای سیستمیک سطح کلان نیز قرار دارند)، بر تدوین و اجرای صحیح سیاست‌های خارجی اثرگذارند که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به برداشت‌ها و تصورات نخبگان از خود و دیگران، اجماع گفتمانی و نهادی و... اشاره نمود.
- ۴- بسیاری از متفکران و نظریه‌پردازان رئالیسم نئوکلاسیک، تحلیل سیاست‌خارجی را با تأکید بر جایگاه کشورها در ماتریس بین‌المللی قدرت آغاز کرده و در ادامه، متغیرهای داخلی را برای تبیین رفتار خارجی دولت‌ها به کار می‌برند. در این مقاله اما، رویکرد تئوریک این است که در کنار توجه به جایگاه واقعی دولت‌ها در جهان، بایستی به برداشت و تصورات نخبگان از جایگاه دولتشان در نظام بین‌الملل نیز توجه شود، به گونه‌ای که حتی می‌توان اینگونه استدلال نمود که در قیاس با جایگاه واقعی دولت‌ها در نظام بین‌الملل، این تصور نخبگان از جایگاه خویش است که باید آن را در تحلیل، تبیین و آسیب‌شناسی سیاست‌خارجی، برجسته نمود.



۲. پیشینه پژوهش

با توجه به موضوع پژوهش حاضر، آثار پیشینی مرتبط را می‌توان در دو دسته طبقه‌بندی نمود: ۱- پژوهش‌های مربوط به تحلیل سیاست خارجی ایران از منظر رئالیسم نئوکلاسیک، ۲- پژوهش‌های مربوط به آسیب‌شناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. در ادامه به برخی از آثار مرتبط مذکور اشاره می‌شود. توماس جونو^۱ (۲۰۱۵) در کتابی با عنوان "فرصت‌های از دست رفته^۲، رئالیسم نئوکلاسیک و سیاست خارجی ایران" گونه‌ای از رئالیسم نئوکلاسیک را توسعه می‌دهد. وی نظریه‌ای درباره اشتباهات سیاست خارجی را مطرح می‌کند تا علل و پیامدهای عملکرد غیربهبینه ایران را بررسی کند. او استدلال می‌کند که در حالی که افزایش قدرت و محیط راهبردی مطلوب متعاقب حملات آمریکا به افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) باعث قاطعیت ایران شد؛ اما ماهیت خاص قدرت ایران و مداخله عوامل داخلی خاص باعث شد که سیاست خارجی ایران گاهی به‌طور قابل توجهی از آنچه که نتایج بهینه بالقوه در نظر گرفته می‌شود منحرف شود. جونو همچنین توضیح می‌دهد که این سیاست خارجی نامناسب به پیامدهای مهم و منفی برای کشور منجر شد. استدلال وی این است که علی‌رغم برخی دستاوردها، ایران نتوانست قدرت، امنیت و نفوذ خود را در سه حوزه حیاتی به حداکثر برساند: در درگیری اعراب و اسرائیل، در عراق و در رابطه با برنامه هسته‌ای. جونو در انتها پیش‌بینی می‌کند که با بسته شدن روزنه فرصت برای ایران، قدرت، امنیت و نفوذ این کشور احتمالاً در سال‌های آینده کاهش خواهد یافت.

دهقانی فیروزآبادی (۱۳۹۰) در مقاله‌ای با عنوان "واقع‌گرایی نوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران" درصدد کاربست نظریه واقع‌گرایی نوکلاسیک برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده است. در این مقاله، نگارنده به این نتیجه می‌رسد که در مقایسه با واقع‌گرایی کلاسیک و نواقع‌گرایی، واقع‌گرایی نوکلاسیک را می‌توان چارچوب تحلیلی مناسب‌تری برای تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفت، چرا که رویکرد تلفیقی این تئوری و توجه همزمان به دو سطح داخلی و سیستمیک، ابزارهای مناسب‌تری را برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در اختیار پژوهش‌گر قرار می‌دهد.

¹ Thomas Juneau

² Squandered Opportunity



اسلامی و اکبری (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان "آسیب شناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سامانه‌های نهادی معرفتی"، نگارندگان به دنبال بررسی آسیب‌شناختی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سامانه‌های نهادی معرفتی بوده‌اند. پرسش اصلی نویسندگان این بوده است که نهادهای اساسی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران کدام‌اند و چرا این نهادها به برخی از اهداف سیاست خارجی خود دست پیدا نمی‌کنند؟ نتایج این پژوهش بیانگر این هستند که در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از یکسو شاهد ائتلاف نهادهای بوروکراتیک و دموکراتیک؛ و از سوی دیگر شاهد ائتلاف دو نهاد تئوکراتیک و میلیتاری می‌باشیم؛ مسئله‌ای که منجر به پیچیدگی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی شده است. در حقیقت وجود نهادهای متعدد تصمیم‌گیرنده در سیاست خارجی باعث شده است که ایران در پیگیری و تأمین اهداف خود در برخی مواقع با موفقیت و مطلوبیت کامل عمل نکند. به عبارت دیگر، این آسیب‌ها نه تنها خود معضلاتی را ایجاد می‌کنند، بلکه سبب مشکلات دیگری می‌شوند که در مجموع سیاست خارجی را از وضعیت مطلوب دور می‌سازد و موجب حاشیه‌رانی منافع ملی می‌گردد. همانطور که در آثار مذکور بیان شده، تاکنون اثری به‌صورت موشکافانه و جزئی از منظر رئالیسم‌نئوکلاسیک، به آسیب‌شناسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نپرداخته است و از این جهت این پژوهش را بایستی یک پژوهش نوآورانه با ایده‌های مفید سیاست‌گذارانه برشمرد. در حقیقت، وجه تمایز این مقاله با سایر آثار را بایستی در مقوله آسیب‌شناسی کاربردی آن در یک بستر تئوریک در نظر گرفت، مسئله‌ای که باعث می‌شود با شناسایی نقاط ضعف سیاست خارجی، سیاست‌گذاران درصدد رفع آن‌ها برآیند.

۳. نظام‌های شناختی و ادراکی متناقض و برداشت‌های عمیق از نظام بین‌الملل

الف- دوست و دشمن‌پنداری‌های انعطاف‌ناپذیر

یکی از تناقض‌های مهم در فرهنگ سیاسی و نظام شناختی ایرانیان، اعتماد/بی‌اعتمادی همزمان آن‌ها به کشورهای خارجی به ویژه قدرت‌های غربی است. در عصر مدرن، پی در پی دولت‌های ایران با متحد شدن با بازیگران خارجی به دنبال حفظ قدرت خود بوده‌اند و همین امر موجبات دخالت عوامل خارجی در سیاست داخلی ایران را فراهم کرده است و این به بی‌اعتمادی عمیق به قدرت‌های خارجی و مداخله آن‌ها بر ایران منجر شده است. مردم ایران هیچ‌گاه خساراتی را که ایران در نتیجه این مسائل دریافت کرده است را فراموش نمی‌کنند، به‌عنوان مثال رقابت‌های روسیه و بریتانیای کبیر در طول قرن نوزدهم



در ایران یکی از این موارد است که به خصوص آن‌ها نسبت به دومی بی‌اعتمادی عمیقی دارند. رابطه ویژه ایران و آمریکا در زمان سلطنت پهلوی دوم نیز منجر به بی‌اعتمادی عمیقی به آمریکا شد که می‌توان حتی آن را یکی از مهم‌ترین علل انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ و گفت‌وگوهای آمریکا ستیزی آیت‌الله خمینی برشمرد (Haji-Yousefi, 2018: 230). در حقیقت باید گفت که در مجموع و در عمل، نوع نگاه نخبگان ایرانی به کشورهای خارجی، عمدتاً مبتنی بر دوست‌انگاری و یا دشمن‌انگاریِ قطعیِ آن‌ها بوده و بر همین اساس، هرگونه بازنماییِ دیگران به‌عنوان دوست و دشمنِ مُسَلَّم را، می‌توان یکی از جنبه‌های متناقضِ نظامِ شناختیِ نخبگانِ ایرانی در برابرِ امورِ غیرِ قطعی و سیالِ سیاستِ بین‌الملل در نظر گرفت. این نتیجه‌گیری از آنجا ناشی می‌شود که در سیاستِ بین‌الملل نه تنها دوست و دشمنِ قطعی و دائمی وجود ندارد، بلکه عدمِ قطعیتی که بسیاری متفکرین روابطِ بین‌الملل آن را به‌عنوان یکی از ویژگی‌های برجسته نظامِ بین‌الملل قلمداد می‌کنند، بایستی مانع این شود که برخی را به‌عنوان دوست و متحدِ حتمی و برخی دیگر را تحت عنوانِ دشمنِ قطعی، بازنمایی نمود. در همین رابطه، تعریفِ جایگاهِ بازیگران و نوع نگاه نسبت به آن‌ها بایستی مبتنی بر امورِ واقعِ نظامِ بین‌الملل و تأمینِ منافع و امنیت ملی باشد. نکته دیگری که در این رابطه بایستی مورد توجه قرار بگیرد، پرهیز از تعریفِ دائمیِ دوست و دشمن در نظامِ شناختی است. علت این کار ماهیت متغیر و دائماً دگرگون شونده محیطِ بین‌المللی است که در هر مقطعی، دولت‌ها را با فرصت‌ها و تهدیدهای گوناگونی مواجه می‌کند.

ب- دوگانه ناسیونالیسم ایرانی-انترناسیونالیسم اسلامی

هویت‌ها، انگاره‌ها و به‌طور کلی نظام‌های معنایی، از جمله مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده به کنش‌های کارگزاران انسانی، به‌خصوص در عرصه سیاست‌خارجی هستند. هرچقدر نظام‌های معنایی و شناختی، یکپارچه‌تر و متشکل از عناصر و انگاره‌های همگون‌تر و هماهنگ‌تر باشد، احتمال بروز تناقض در رفتارها و افعال کم‌تر می‌شود و در مقابل هراندازه در یک نظام معنایی، عناصر متضاد بیشتری وجود داشته باشد، احتمال بروز رفتارهای ناهماهنگ و ناکامل نیز افزایش می‌یابد. یکی از جنبه‌های متناقض در نظام شناختی نخبگان ایرانی که بعد از انقلاب اسلامی به شدت تقویت شده است وجه انترناسیونالیستی منتج از انقلاب اسلامی است، در حالی که تفکر ایرانیان سرشار از احساسات عمیق ناسیونالیستی است اما به نظر می‌رسد پس از انقلاب اسلامی در ایران انقلابیون کوشیدند امت‌گرایی و اسلام‌گرایی انترناسیونالیستی را جایگزین احساسات ملی و ناسیونالیسم ایرانی کنند (Haji-Yousefi,



231: 2018). این در حالی است که در صورت فقدان یک ساز و کار مدون و برنامه‌ریزی شده برای ادغام و هم‌افزایی انگاره‌های ملی و دینی، این دو منبع هویت‌ساز، به هنگام تجلی افعال سیاست‌ خارجی، در بسیاری مواقع، آشکارا در تضاد و تناقض با یکدیگر قرار می‌گیرند. از آنجایی که علی‌رغم تأکید مقامات ایرانی بر همگرایی اهداف ملی و دینی، ساز و کار و گفتمان مشخصی جهت ایجاد سازش میان این دو بستر تاکنون وجود نداشته است، دوگانه ملی‌گرایی-اسلام‌گرایی را می‌توان یکی از عناصر متناقض در نظام شناختی سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفت که بر پیچیدگی‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران افزوده و متعاقباً به یک مسئله آسیب‌زا در حوزه سیاست خارجی بدل گشته است. هرچند که استدلال این مقاله این است که هویت اصیل ایرانی، مبتنی بر انگاره‌های ملی و دینی به صورت ترکیبی است و هم ملی‌گرایی و هم دین‌مداری بایستی در رویکردهای هویت‌ساز مورد توجه قرار بگیرند و در صورتی که سیاست‌گذاری‌های هوشمندانه‌ای در جهت تلفیق این دو بستر صورت پذیرد، نظاره‌گر تجلی سیاست‌های خارجی مدبرانه‌تر و نفع‌آور تری خواهیم بود که منافع و امنیت ملی را به شیوه‌ی عاقلانه‌تری مرتفع سازند که در ادامه و در بخش پیشنهادات سیاست‌گذاری به این موارد بیشتر پرداخته خواهد شد.

ج- خودانگاره و مفهوم قدرت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

برداشت و تصور از خود، همواره یکی از عوامل موثر بر نوع روابط خود با دیگری و دگرها است. اینکه برداشت از خود چگونه باشد، علاوه بر اینکه بیان‌کننده چیرستی و چگونگی محیط سوبژگی خود است، بر برداشت سایرین از خود (منظور همان بازیگر اول) و نوع نگاه آن‌ها به محیط‌های تعاملی با خود نیز اثرگذار است. در همین راستا، والت استدلال می‌کند که دولت‌ها بیشتر در برابر قدرتی که از آن احساس تهدید کنند دست به موازنه می‌زنند (Walt, 1987)، یعنی نگاهی که یک بازیگر نسبت به خود دارد اگر به‌گونه‌ای باشد که تصویری که از خود نزد سایرین می‌سازد، تهدیدآمیز باشد، احتمال اینکه موازنه در برابر آن صورت بگیرد و حتی ائتلافی علیه آن صورت بگیرد، بیشتر می‌شود. در ادامه باید گفت که اگر برداشت از خود، سنخیتی با واقعیت‌های حاکم بر نظام بین‌الملل نداشته باشد، دو حالت به وجود می‌آید: یا اینکه نخبگان سیاسی و حاکمان یک کشور، موقعیت و جایگاه بین‌المللی دولت و کشور خویش را فروتر و کم‌تر از چیزی که در واقعیت موجود است می‌پندارند (یعنی خود را دست‌کم می‌گیرند)؛ و یا اینکه موقعیت و جایگاهشان را فراتر از واقعیت‌های حاکم بر نظام بین‌الملل تعریف می‌کنند (یعنی خود را دست بالاتر می‌پندارند). نتیجه حالت اول یعنی دست‌کم‌گیری خود، عدم بهره‌برداری از فرصت‌های



موجود در نظام بین‌الملل متناسب با جایگاه و شأن خویش و در نتیجه کاهش قدرت نسبی کشور در طول زمان است. در حالت دوم نیز، از آنجایی که تصمیم‌گیرندگان اصلی و نخبگان سیاسی، موقعیتی فراتر از حالت واقع برای دولتشان در نظام بین‌الملل قائلند، اهداف، منافع و مسئولیت‌هایی را برای خویش تعریف و تدوین می‌کنند که نیل به آن‌ها یا ممکن نیست و یا اینکه هزینه‌های بی‌شمار فراوانی را برای کشور و مردم به همراه خواهد داشت.

بر همین اساس، تعریف از خود باید متناسب با واقعیت‌های موجود و فهم واقع‌بینانه و علمی از جایگاه کشور در نظام بین‌الملل باشد. در حقیقت، یکی از مهم‌ترین مواردی که نخبگان در سیاست‌گذاری‌های خارجی بایستی به آن توجه کنند، برداشت واقع‌بینانه از خود و جایگاه کشورشان در ماتریس بین‌المللی قدرت است. قدرت یک مقوله چندوجهی و چندسطحی است که مطابق با واقعیت‌های سیال موجود در نظام بین‌الملل، گاهی اختلاف اهمیت میان ابعاد گوناگون آن، کاهش و گاهی نیز افزایش می‌یابد. برخی ارکان آن گاهی از اهمیت بیشتری نسبت به سایر ارکان برخوردار می‌شود و گاهی نیز توجه به تمامی ارکان آن ضروری است. به‌عنوان مثال، در شرایط جنگی و تشدید آنا‌رشی، قدرت نظامی اهمیت بیشتری نسبت به سایر ارکان قدرت دارد اما در شرایط صلح و یا آنا‌رشی کم‌تر، در کنار قدرت نظامی، قدرت اقتصادی و سایر جنبه‌های قدرت نیز از اهمیت بسیار بالایی برخوردارند. در یک استدلال منطقی و با اتخاذ یک رویکرد تنویریک صرفه‌جویانه، اگر قدرت نظامی و قدرت اقتصادی را مهم‌ترین شاخصه‌های سنجش جایگاه یک کشور در شبکه بین‌المللی قدرت در نظر بگیریم، می‌توانیم اینگونه استدلال کنیم که در هر کشوری، اولاً تعریف اهداف و منافع باید مطابق با جایگاه نظامی و اقتصادی کشور باشد و دوماً سیاست‌های موازنه‌سازی نیز باید یا مبتنی بر موازنه تهدیدهای ادراک شده‌ی واقعی و فوری باشند و یا مبتنی بر موازنه بازیگران هم‌رده و هم سطح از نظر قدرت و جایگاه در ماتریس بین‌المللی و منطقه‌ای قدرت.

در رده بندی «گلوبال فایر پاور»^۱ عواملی همچون مقدار تجهیزات نظامی، تعداد نیروها، بنيه مالی، جغرافیا و منابع در دسترس کشورها مد نظر قرار گرفته اند. در این فهرست؛ جمهوری اسلامی ایران در بخش "نیروی زمینی" و در حوزه تعداد کل تانک‌ها، مجموع راکت انداز و پرسنل فعال در فهرست ۱۰ کشور برتر جهان قرار دارد. در این گزارش آمده است، تا ژانویه ۲۰۲۳، ایران بیش از ۴ هزار عراد

¹ Globalfirepower



تانک و بیش از یک هزار عراده راکت انداز در اختیار داشته است. پرسنل فعال ایران نیز ۵۷۵ هزار نفر است. در مجموع امتیاز ایران ۰.۲۷۱۲ اعلام شده است. در این فهرست پس از ترکیه، برزیل، اندونزی، مصر، اوکراین و استرالیا، ایران در رده هفدهم قرار دارد. در این گزارش آمریکا، روسیه و چین در سال ۲۰۲۳ نیز رده های نخست تا سوم این فهرست را به خود اختصاص دادند و پاکستان با دو پله صعود در جایگاه هفتم جهان قرار گرفت. با توجه به این عوامل، گلوبال فایر پاور امتیاز "شاخص قدرت" را طراحی کرده که هر اندازه به صفر نزدیکتر باشد، توان نظامی کشورها بیشتر خواهد بود (خبرگزاری ایرنا، ۱۴۰۲/۳/۸).

در کنار جایگاه نظامی ایران که اغلب اوقات در حوالی رتبه‌های ۱۵ تا ۲۵ جهان در نوسان بوده‌است، وضعیت اقتصادی ایران نیز مطابق شاخصه‌های گوناگون سنجش قدرت اقتصادی مانند میزان تولید ناخالص داخلی، معمولاً جایگاهی حوالی رتبه ۲۰ جهان را از آن خود کرده است. به عنوان مثال بر اساس شاخصه تولید ناخالص داخلی، ایران در سال ۲۰۲۲ در جایگاه ۲۱ جهان قرار داشته است (خبرگزاری تسنیم، ۱۴۰۲/۷/۲۲).

بر اساس آمار مذکور و استدلال‌های فوق، فارغ از پروتکل‌های امنیتی مرتبط با مواجهه با تهدیدات فوری و واقعی (که بایستی همواره برای مقابله با چالش‌ها وجود داشته باشند)؛ راهبردها و استراتژی‌های کلان و بلندمدت سیاست خارجی، خصوصاً در زمینه اقدامات موازنه‌جویانه، می‌بایست مبتنی بر موازنه بازیگران هم‌رده و هم‌سطح و خصوصاً چالشگران هم‌تراز منطقه‌ای باشند. بر همین اساس، می‌توان اینگونه استدلال نمود که در عین حفظ آمال و ارزش‌های بنیادین استکبارستیزانه (به عنوان اصل)، نخبگان سیاسی کشور می‌توانند هزینه‌های موازنه آمریکا را به گردن بازیگران هم‌رده آن یعنی روسیه و چین بی‌اندازند و در عین حال به موازنه بازیگران منطقه‌ای چالش‌گری مانند ترکیه و عربستان بپردازند. چرا که موازنه مستقیم بازیگر غیرهم‌سطح، با فرسایش و اتلاف منابع، زمینه رشد و افزایش قدرت نسبی و در نهایت احتمال هژمون‌شدن چالش‌گران منطقه‌ای را افزایش می‌دهد.

د- عدم اجماع در سیاست خارجی

سیاست خارجی هر کشوری باید در خدمت تأمین منافع اصیل ملی و امنیت و رفاه مردمان آن سرزمین باشد. برای نیل به این مقاصد، یکی از شاخصه‌های مهم سیاست خارجی کارآمد و اثرگذار را، بایستی وجود اجماع مناسب و کافی در سطوح مختلف به‌شمار آورد. یکی از مهم‌ترین عوامل اثرگذار بر سیاست خارجی یک بازیگر دولتی، ساختارها (مادی و معنایی) و نهادهای تشکیل‌دهنده نظام سیاسی آن



و چگونگی اثرگذاری هر یک از آن‌ها بر سیاست خارجی و همچنین چگونگی و میزان تأثیرات متقابل آن‌ها بر یکدیگر است. علی‌رغم ثابت بودن الگوی رفتاری سیاست خارجی ایران در برخی موارد و اصول کلی، تغییرات غیرقابل انکاری به واسطه روی کار آمدن دولت‌های مختلف در سیاست خارجی ایران وجود داشته است، به‌عنوان مثال، جهت‌گیری‌های مختلف در سیاست‌های خارجی در زمان احمدی‌نژاد و خاتمی و یا روحانی و رئیسی بدون شک متأثر از تغییرات در نهاد دولت بوده است. در همین راستا می‌توان به این مسئله اشاره کرد که در حالی که موضع و گفتمان متفاوت احمدی‌نژاد در سطح بین‌المللی منجر به تشدید تحریم‌ها علیه ایران شد، لغو تحریم‌ها و پایان دادن به انزوای بین‌المللی ایران از جمله وعده‌های اصلی مبارزات انتخاباتی روحانی بود و در دوران ریاست‌جمهوری روحانی سیاست خارجی تا حد زیادی با هدف کاهش تحریم‌ها تدوین می‌شد (Ansari, 2008).

از سوی دیگر وجود نهادهایی مانند وزارت امور خارجه (قوه مجریه)، مجلس شورای اسلامی، شورای عالی امنیت ملی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ... که هر یک در مقاطع گوناگون تأثیرات متفاوتی بر سیاست خارجی ایران داشته‌اند نیز، بر پیچیدگی‌های تحلیل و تفهیم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران افزوده است. علاوه بر پیچیدگی، یکی دیگر از نتایج حاصل از وجود نهادهای متعدد تأثیرگذار بر سیاست خارجی در ایران، مسئله عدم وجود اجماع مناسب و کافی در بسیاری از حوزه‌های سیاست خارجی است. اجماع، مسئله‌ای است که آیت‌الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی نیز به آن اشاره کرده‌اند. در همین راستا، ایشان فرموده اند که: «بدیهی است که بخش‌های مختلف نظام باید در کنار هم یک «کل» را تشکیل بدهند، یک «مجموعه‌ی واحد» را تشکیل بدهند؛ یعنی قوه‌ی مقننه، قوه‌ی مجریه، قوه‌ی قضائیه، نیروهای مسلح — که به یک صورت جزو قوه‌ی مجریه هستند — باید مجموعاً یک کل را به وجود بیاورند. اگر لازم باشد که یک کل از این‌ها به وجود بیاید، پس باید با هم تعامل داشته باشند، باید با هم کار کنند، باید به هم کمک کنند، یک جاهایی باید نسبت به هم اغماض کنند، یک جاهایی بایستی به همدیگر تذکر بدهند، کمک کنند به یکدیگر، که حالا مواردی از این [قبیل] را شاید در خلال صحبت عرض کنیم. اینکه بنده همیشه در طول این سالیان متمادی به مجالس سفارش می‌کردم که با دولت‌ها همکاری کنند به خاطر این است — خیلی مهم است — بایستی این مجموعه‌ی متشکل از آراء و دل‌ها و نظرات مجموعه‌ی کشور بتواند نقش ایفاء کند در ایجاد آن کلّ منسجمی که کشورمان، مردمان، نظاممان به آن احتیاج دارد.. در مسائل مهمّ کشور هم باید صدای واحدی از کشور شنیده بشود... یک جاهایی هست که بایستی دولت و مجلس و مسئولین گوناگون، یک



حرف بزنند تا آن کسانی که در دنیا گوش تیز کرده‌اند که نشانه‌های اختلاف و دوگانگی را پیدا کنند، مایوس بشوند؛ یک صدا باید شنیده بشود...» (آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۴۰۳/۴/۳۱).

در ادامه بایستی به این مسئله اشاره نمود که عدم اجماع در سیاست خارجی در ایران فقط منتج از تعدد نهادهای اثرگذار بر سیاست خارجی و عدم اجماع میان آن‌ها نیست بلکه تحت تأثیر نوع تفکرات متفاوت نخبگان دارای مقام نیز می‌باشد، در همین راستا می‌توان به تفاوت‌های فکری میان اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان، مذهب‌گرایان و ملی‌گرایان، تعامل‌گرایان، ضدهژمون‌ها و تاب‌خورنده‌ها و... (بنگرید به مسعودی و شرفی صدرآبادی، ۱۳۹۹) اشاره نمود. بنابراین، یک اجماع موثر؛ هم نهادی است هم گفتمانی. در رابطه با اجماع در سیاست خارجی، محمد برخوردار از اعضای اتاق بازرگانی در مصاحبه‌ای بیان کرده است که: «در چین، اجماع سیاست خارجی به وجود آمد و با تکیه بر این سیاست توانستند که اقتصادشان را جهانی کنند و امروز به یکی از قدرتهای اقتصادی تبدیل شوند... اگرچه در این میان سیاست‌مداران ما با دیپلمات‌های کشورهای مختلف دیدار می‌کنند و در نشست‌هایی ممکن است پروتکلی نیز امضا شود، اما در اغلب اوقات این تفاهم نامه‌ها و پروتکل‌ها پیگیری نمی‌شود... باید در سیاست خارجی اجماع داشته باشید، اگر این اجماع وجود نداشته باشد و هر کس ساز خودش را بزند و از هر تریبونی استفاده و موازی‌کاری کند و با سخنان تنش‌زا روابط را بهم بزند، تلاش‌های دستگاه دیپلماسی را بی‌اثر می‌کند و در نتیجه آن طور که باید کارها پیش نمی‌رود... لذا باید در رابطه سیاست خارجی، اجماع به وجود بیاید و برای این اجماع، سران سه قوه باید با هم هماهنگ باشند...» (برخورداری، ۱۳۹۷).

احمد دستمالچیان، سفیر سابق ایران در لبنان و اردن نیز در این رابطه گفته است که: «ما به دلیل گرفتاری‌های از پیش طراحی شده یا غفلت تاریخی که طی سالیان دراز گذشته به آن دچار شده‌ایم در اغلب مسائل حساس بین‌المللی که ارتباط مستقیم با امنیت ملی کشور دارد اجماع نخبگانی نداشته و درک مفهومی درستی از این تحولات نداریم. چون طریقت گفتمانی، مفاهمه و فرهنگ دیالوگ اصولی را به هر دلیلی که جای این بحث اینجا نیست، نتوانستیم بیاموزیم یا در دستور کار نخبگانی قرار دهیم، با عدم رعایت خطوط قرمز و در یک بی‌مسئولیتی کامل با اظهارات ضد و نقیص خود طرف مقابل را با سیگنال‌ها و پالس‌های متفاوت و متناقض روبرو ساخته‌ایم و اغلب باعث شده‌ایم برای امنیت ملی کشور هزینه‌های سنگینی فاکتور شود. ما هنوز بعد از یک دهه که سر آغاز تحول بزرگ در عرصه جهانی و منطقه‌ای است اجماع نظر واحد در مورد تحولات بزرگ جهانی و منطقه‌ای پیش‌رو نداریم و در کشور



هر کسی به راه خود می‌رود.» (دست‌مال‌چیان، ۱۴۰۱). در یک بیان کلی باید گفت که هرچند که مطابق قانون اساسی و سیاست‌های کلی نظام در برخی اصول کلی مانند غرب‌ستیزی، استکبارستیزی و استقلال‌طلبی و...، یک اجماع در میان نهادهای مهم اثرگذار بر سیاست‌خارجی وجود دارد، اما در بسیاری از موارد اجرایی در عمل، مانند نوع مواجهه و تعامل با فرصت‌ها، تهدیدها و چالش‌ها و...، یا اجماعی وجود ندارد و یا این اجماع کامل نیست که در ادامه به برخی از مصادیق آن‌ها نیز اشاره خواهد شد.

ذ- مسئله زمان و سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران

هر فعل و عملی در یک بستر خاص زمانی و مکانی متجلی می‌شود. در عرصه تعاملات و افعال انسانی، زمان؛ همواره یک جایگاه ویژه در شکل‌دهی به نوع محیطی که در آن برهم‌کنش‌ها صورت می‌گیرد داشته است، به‌گونه‌ای که مفهوم واکنش، که در برابر کنش مطرح می‌شود، با تکیه بر مقوله زمان و تأخر زمانی، معنا و مفهوم پیدا می‌کند. در عرصه سیاست بین‌الملل که دربرگیرنده تعاملات و برهم‌کنش‌های متقابل بازیگران عمدتاً دولتی است، یقیناً زمان عرضه یک برون‌داد توسط یک بازیگر به محیط خارجی، از اهمیت بسزایی در چستی و چگونگی زنجیره واکنش‌های متقابل به این رویداد، برخوردار است. همچنین زمان اتخاذ مواضع و افعال واکنشی در برابر اقدامات سایر بازیگران نیز، اهمیت بسزایی در میزان موفقیت و سنجش کارایی سیاست‌خارجی در چارچوب مرتفع‌سازی منافع ملی، خواهد داشت. به‌عنوان مثال، یک بازیگر که درصد وارد کردن چند ضربه ناگهانی نظامی به یک بازیگر دیگر است، اگر این برداشت را داشته باشد که طرف مقابل از آمادگی لازم برای پاسخ متقابل فوری و قاطعانه برخوردار است، احتمالاً در اهداف و استراتژی‌های خود به‌گونه‌ای تجدیدنظر خواهد کرد، اما اگر به این ادراک برسد که پاسخ طرف مقابل بنابر دلایل گوناگون، با وقفه و با اثر کم صورت خواهد گرفت، احتمالاً این کار را انجام خواهد داد و ابتکار عمل را به‌دست خواهد گرفت.

مقوله زمان، علاوه بر اینکه یکی از مهم‌ترین مبانی تدوین و اجرای صحیح سیاست‌هاست، در ارتباط متقابل و مستقیم با سایر عوامل اثرگذار بر سیاست‌ها نیز قرار دارد. مسئله زمان در سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز، در ارتباط با سایر عواملی است که پیش از این شرح داده شد، مثلاً هرچقدر که اجماع نهادی و گفتمانی در سیاست‌خارجی بیشتر دچار چالش شود، احتمال شناسایی جامع تهدیدها و فرصت‌ها کمتر شده و متعاقباً احتمال بروز رفتارهای سیاست‌خارجی در زمان‌های نادرست، افزایش می‌یابد. استدلال فوق هم در مورد سیاست‌خارجی کاربرد دارد هم در رابطه با سیاست‌داخلی. به‌عنوان



مثال مسائلی زیست‌محیطی است که عنصر زمان، در رسیدگی به آن‌ها بسیار با اهمیت است. عدم توجه کافی به مسائل کلان زیست‌محیطی که سالیان زیادی است مجامع علمی کشور در مورد آن‌ها هشدار داده‌اند، فارغ از اینکه به چه دلیل باشد، اهمیت "مسئله زمان" را در سیاست‌گذاری‌ها و اجرای آن‌ها، برجسته می‌کند. در حوزه مشخص سیاست‌خارجی نیز مصادیقی وجود دارد که در قسمت بعدی مقاله به اختصار به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۴. مثال‌هایی از جنبه‌های قابل نقد سیاست‌خارجی ایران: تعارضات میان ارمنستان و آذربایجان،

نحوه برخورد با بحران اوکراین و تحولات پس از ۷ اکتبر در خاورمیانه

محیط بین‌المللی و منطقه‌ای تهدیدات فراوانی را متوجه ایران ساخته است که از جمله آن‌ها می‌توان به: گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، رشد تروریسم و افراط‌گرایی مذهبی، اختلافات مرزی، مهاجرت‌ها و جریان آوارگان و پناهندگان، تهدیدات محیط زیستی، حضور کشورهای فرامنطقه‌ای مانند آمریکا (آقا محمدی و همکاران، ۱۴۰۲: ۹)، افزایش قدرت روزافزون کشورهای رقیب (عربستان، ترکیه، امارات و ...) حمایت برخی کشورهای فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای از قومیت‌گرایی در ایران، کریدورها و منزوی‌سازی ایران، و ... اشاره نمود. انتقادات زیادی به سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران وارد است که در این بخش به برخی چالش‌ها و ناکامی‌ها که در سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران وجود داشته از جمله رویکرد ایران در تعارضات میان باکو و ایروان، نوع مواجهه با بحران اوکراین و رویکرد ایران در تحولات خاورمیانه پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ اشاره می‌شود.

در یک تحلیل کلی باید گفت که سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه خصوصاً در رابطه با تقویت جریان‌ات و محور مقاومت و عناصر و گروه‌های نیابتی وابسته که متعاقباً موجب گسترش مرزهای امنیتی و عمق استراتژیک کشور شده و تهدیدات را از مرزهای کشور دور کرده است، در مجموع از جمله نقاط قوت سیاست‌خارجی ایران به‌شمار می‌آید. محور مقاومت به ایران اجازه می‌دهد تا قدرت و نفوذ خود را فراتر از مرزهای خود نشان دهد و در عین حال خطر رویارویی مستقیم با دشمنان کلیدی مانند ایالات متحده و اسرائیل را کاهش دهد، در همین راستا می‌توان گفت که نقش کلیدی گروه‌های تحت حمایت ایران مانند حزب‌الله لبنان و انصارالله یمن در جنگ جاری بین حماس و اسرائیل در غزه، موقعیت استراتژیک تهران را در زمینه منطقه‌ای نشان می‌دهد (Akbarzadeh and Azizi, 2024). با این حال تغییر و تحولاتی که اکنون پس از گذشت بیش از یک سال از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ در منطقه به‌وقوع



پیوسته، پرسش‌های زیادی را در مورد مفید بودن سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه به‌وجود آورده است. پیش از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، اگرچه صداهایی از قریب‌الوقوع بودن عادی‌سازی روابط اسرائیل و عربستان شنیده می‌شد و نخبگان سیاسی ایران ادراک تهدید شدیدی از این موضوع داشتند، با این حال در حوزه میدانی و در صفحه ژئوپلیتیک خاورمیانه، نفوذ ایران همچنان قابل توجه و گسترده بود، به‌گونه‌ای که تشکیلات گسترده حزب‌الله در لبنان به رهبری سیدحسین نصرالله، گروه‌های مقاومت در فلسطین و رژیم بشار اسد در سوریه، همواره به‌عنوان متحدان جمهوری اسلامی ایران و بازیگران تحت حمایت ایران به‌شمار می‌آمدند. تا پیش از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، تصور حمله مستقیم به خاک ایران به عنوان یک تابو که نافی پرستیژ ایران است، به‌عنوان یک امر محال بازنمایی می‌شد، با این حال حملات چندین باره مستقیم رژیم اسرائیل به خاک ایران، با از بین بردن این تصور، آسیب جدی به موقعیت ایران رسانده است.

همچنین شایان ذکر است که اکنون با تضعیف شدید حماس، حزب‌الله لبنان و تقریباً خارج شدن سوریه از نفوذ ایران که متعاقباً موجب قدرت‌گیری رقبای منطقه‌ای ایران از جمله ترکیه، عربستان و اسرائیل شده است، این پرسش جدی مطرح است که چرا پس از ۷ اکتبر که در ابتدا به‌عنوان نقطه‌ی عطفی در فرآیند سقوط رژیم اسرائیل در نزد نخبگان سیاسی ایران بازنمایی شد، نظاره‌گر کاهش روز افزون نفوذ منطقه‌ای ایران هستیم؟ به‌نظر می‌رسد پاسخ به این پرسش در تأیید فرضیه مطرح شده در مقاله است، به این معنی که ترکیبی از سه عامل: ۱- شناخت (خود، محیط بین‌المللی و تهدیدات خارجی) ۲- اجماع بر سر سیاست‌خارجی بهینه و در نهایت ۳- تصمیم‌گیری به موقع (مسئله زمان)؛ منافع ایران را پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ مورد تهدید جدی قرار داده‌اند. شاید اگر شناخت مناسبی از تهدیدات پس از ۷ اکتبر (مثلاً فرصت‌طلبی‌های ترکیه) وجود می‌داشت، وقایع سوریه قابل پیشگیری و یا حداقل هدایت در جهت منافع ایران می‌بود؛ یا شاید اگر همانگونه که برخی استدلال می‌کنند عملیات وعده صادق ۲ با یک اجماع کافی در زمان مناسب‌تر و زودتری انجام می‌شد، ترور سیدحسین نصرالله صورت نمی‌گرفت.

بدون شک تحلیل و واکاوی هر یک از این موارد مستلزم انجام یک طرح پژوهشی دقیق است، اما بنظر می‌رسد با هر شیوه‌ای که این وقایع تحلیل و تبیین شوند، سه عامل مذکور در حوزه آسیب‌شناسی سیاست‌خارجی ایران، همواره برجسته و مورد تأکید باشند. به‌هر حال حداقل تاکنون سیر وقایع پس از ۷ اکتبر به سمت و سویی پیش رفته می‌رود که محیط تهدیدآمیز را از اطراف اسرائیل به سمت ایران تغییر داده و چالش‌های امنیتی تشدیدشده و فزاینده‌ای پیش‌روی کشور قرار دارد. در رابطه با بحران‌های موجود



در قفقاز جنوبی یا همان تعارضات میان باکو و ایروان باید گفت که علی‌رغم آنکه سیاست کلان جمهوری اسلامی ایران حفظ توازن و ثبات در این منطقه بوده و هر دو بازیگر به صورت مثبت و در چارچوب اصل همسایگی بازنمایی شده‌اند، با این حال عدم توجه به برخی از موارد مهم خصوصاً در سالیان اخیر، چالش‌های بسیاری را برای کشور به همراه داشته است، به گونه‌ای که کمتر اثر علمی، تحلیلی و حتی خبری است که سیاست خارجی ایران در قفقاز جنوبی را در سالیان اخیر موفقیت‌آمیز برشمرده باشد. با اینکه رویکرد اصلی ایران حفظ توازن در قفقاز بوده، اما به خصوص پس از جنگ دوم قره‌باغ در سال ۲۰۲۰ میلادی، توازن قوا به نفع باکو و به ضرر ایروان تغییر کرده، یعنی اهداف و سیاست‌های ایران محقق نشده است. نفوذ ترکیه در این منطقه به شدت افزایش یافته، ارمنستان به سمت غرب حرکت کرده، جمهوری آذربایجان به پایگاه اسرائیل تبدیل شده و تفکرات تجزیه‌طلبانه پان‌ترکیستی با حمایت ترکیه و اسرائیل، به شدت در این منطقه تقویت شده است. در یک تحلیل کلی و مختصر باید گفت که یکی از عوامل از بین رفتن موازنه قدرت به سود باکو، انفعال ایران در این منطقه بوده که در مواردی مانند انفعال در برابر سیاست‌های توسعه‌طلبانه و پان‌ترکیستی محور آنکارا-باکو، عدم استفاده از خلاء عدم حضور موثر روسیه در قفقاز متعاقب بحران اوکراین، عدم تلاش برای نزدیکی به ارمنستان و حمایت از آن و... متجلی شده است. هر یک از موارد فوق نیز با آنچه در بخش‌های قبلی مقاله مورد بحث واقع شد، قابل توضیح است. به عنوان مثال، انفعال در برابر تهدیدات توسعه‌طلبانه ترکیه و آذربایجان را می‌توان نتیجه چند عامل در نظر گرفت از جمله: عدم شناخت صحیح و کافی از این تهدیدات (به عنوان مثال با وجود اینکه دولت آذربایجان مخالف سرسخت اسلام شیعی و گروه‌های مذهبی تحت حمایت ایران است، برخی مسئولین در ایران تصرف قره‌باغ را بازگشت آن به خاک اسلام بازنمایی کردند)، عدم اجماع در مورد این موضوع (هم نهادی و هم گفتمانی، به عنوان مثال، هنوز یک اجماع دقیق و کامل در این مورد وجود ندارد که جمهوری آذربایجان به رهبری علی‌اف و با حمایت ترکیه و اسرائیل، هویت دینی و مذهبی را کنار گذاشته و نه تنها نزدیکی و ائتلاف با ترکیه و اسرائیل را به همکاری با ایران ترجیح داده، بلکه اهدافی کاملاً متعارض با امنیت ملی ایران برای خود تعریف کرده است)، دست‌کم گرفتن سایرین، عدم اقدام به موقع (مسئله زمان) و ...

در رابطه با جنگ اوکراین نیز باید گفت که با وجود تضعیف کلی و انزوای نسبی روسیه در پی این جنگ، متعاقباً شاهد افزایش کنشگری موثر ایران در برخی حوزه‌ها مانند روابط با اروپا (خصوصاً در حوزه‌هایی مانند انرژی) و یا قفقاز جنوبی (کنشگری موثر مانند ترکیه) نبوده‌ایم. بر همین اساس، در رابطه



با تحلیل نحوه مواجهه ایران با بحران اوکراین نیز، به اختصار، دو سوال مطرح می‌کنیم که بایستی به آنها پاسخ داده شود. اول اینکه آیا عدم بهره‌برداری از فرصت‌هایی که این بحران برای ایران به وجود آورد، ناشی از محدودیت‌های ایدئولوژیک است؟ و دوم هم اینکه آیا مصلحت‌سنجی‌های استراتژیک در رابطه با روابط خاص ایران و روسیه منجر به عدم بهره‌برداری از این فرصت‌ها شده است؟ پرسش دوم به صورت واضح‌تر به این معنی است که آیا ترس از برهم خوردن و خدشه‌دار شدن روابط روسیه با ایران منجر به عدم بهره‌برداری ایران از موضع تضعیف‌شده‌ی روسیه متعاقب جنگ اوکراین شده است؟ پاسخ این پرسش منفی است و این مصلحت‌سنجی‌های استراتژیک در روابط ایران و روسیه نبوده که انفعال ایران را رقم زده است، چرا که اولاً هنگامی که یک کشور با انزوا مواجه می‌شود، در موضع ضعف قرار گرفته و اوست که نیاز بیشتری به روابط با دیگران دارد؛ دوماً حتی اگر انفعال، به دلیل ترس از برهم خوردن روابط دوجانبه باشد، چرا پس از بحران اوکراین، روابط روسیه با کشورهایمانند ترکیه، امارات و عربستان سعودی (که درصد بهره‌برداری از فرصت‌ها بوده‌اند و حتی با اوکراین نیز رابطه داشته‌اند)، نه تنها دچار تنش نشده، بلکه حتی گسترده‌تر نیز شده است؟ بنابراین پاسخ پرسش دوم منفی است.

پس آیا محدودیت‌های ایدئولوژیک موجب چنین عدم کنشگری سودآوری شده است؟ پاسخ این پرسش نیز منفی است، چرا که اتخاذ یک موضع فعالانه با دیپلماسی چندجانبه، نه تنها در تضاد با مبانی بنیادین انقلاب و نظام اسلامی نیست، بلکه در مجموع از طریق افزایش وزن و ارتقاء جایگاه بازیگری ایران در نظام بین‌الملل، موجب افزایش قدرت کشور و نظام اسلامی نیز می‌شود. بنابراین، ایدئولوژی اسلامی، نه تنها مانع کنشگری موثر نیست، بلکه مشوق آن نیز به حساب می‌آید. بنابراین عدم بهره‌برداری ایران از فرصت‌های پیش‌آمده متعاقب بحران اوکراین را می‌توان ناشی از عدم شناخت کافی از نظام بین‌الملل، فقدان اجماع در زمینه بهره‌برداری از این رویداد و فرصت‌ها و تهدیدهای منتج از آن و همچنین عدم تعریف خود به عنوان یک بازیگر پویای جویای سود، در نظر گرفت.

نتیجه‌گیری

رویکردهای نظری از جایگاه غیرقابل انکار و پُراهمیتی در تبیین، تشریح و پیش‌بینی سیاست‌خارجی کشورها برخوردارند. با بهره‌گیری از یک رویکرد نظری می‌توان برخی ابعاد و عوامل مهم‌تر و اثرگذارتر بر سیاست‌خارجی را برجسته کرد و به فهمی نظام‌مند از این مقوله نائل آمد. اگرچه کارویژه اصلی عمده نظریه‌های روابط بین‌الملل، تبیین و تشریح سیاست‌خارجی کشورها و سیاست بین‌الملل است، اما؛ آسیب‌شناسی و به‌طور ویژه، آسیب‌شناسی سیاست‌خارجی، مسئله‌ای است که با یک مساهمت نظری و



تلاش فکری، قابلیت تبدیل شدن به کاربردی‌ترین کارویژه تئوری را خواهد داشت. با اینکه که سیاست‌خارجی ایران تحت تأثیر عوامل محیطی و خارجی مانند فرهنگ‌ها، بازی مسلط در محیط خاورمیانه، نفوذ آمریکا در منطقه، جریان‌ات تروریستی، قدرت‌گیری و افزایش حوزه نفوذ جبهه عبری-عربی در منطقه و به خصوص در اطراف مرزهای ایران، انزوای نسبی کشور و ... می‌باشد، با این حال بدون توجه به عوامل سطح واحد نمی‌توان به درک مناسبی از سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران نائل آمد. در حقیقت برای بررسی چگونگی درک و واکنش ایران نسبت به تهدیدات و کنشگری آن در عرصه خارجی، در نظر گرفتن نقش دولت و سایر متغیرهای سطح واحد اعم از مادی (نهادهی) و غیرمادی (برداشت‌های نخبگان سیاسی از تهدیدات، گفتمان‌ها، ایدئولوژی‌ها و...) در کنار بررسی فشارهای سیستمیک، ضروری خواهد بود. رئالیسم‌نوکلاسیک علاوه بر آنکه یک بستر تئوریک برای تبیین مفید و علمی سیاست‌خارجی و سیاست بین‌الملل به‌شمار می‌آید، بایستی آن را ابزاری قدرتمند در حوزه آسیب‌شناسی روابط بین‌الملل و سیاست‌خارجی نیز در نظر بگیریم، چرا که با برجسته‌سازی متغیرهای میانجی سطح واحد، نواقص و ناکامی‌های سیاست‌خارجی را نیز تبیین می‌کند. مجموعه‌ای ترکیبی از عوامل مادی و معنایی در سطح خرد در حوزه‌های مختلف، باعث به‌وجود آمدن برخی آسیب‌ها در سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران شده است.

اگر چه سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران، شامل موفقیت‌های قابل توجهی خصوصاً در زمینه گسترش مرزهای امنیتی، دور کردن برخی تهدیدات از مرزها و حمایت از بازیگران نیابتی بوده، با این حال برخی نواقص در زمینه‌های مهم دیگر سیاست‌خارجی ایران، خصوصاً در زمینه افعال واکنشی و رفتارهای موازنه‌جویانه، وجود داشته است. واکنشی بودن عمده افعال جمهوری اسلامی ایران از یکسو و از سوی دیگر موازنه‌بخشی ناقص در ذیل همین افعال واکنشی را می‌توان به سه عامل ۱-عدم شناخت و برداشت صحیح از خود و محیط بین‌الملل، ۲-عدم اجماع در سیاست‌خارجی و ۳-اقدام در زمان نامناسب، نسبت داد. سه عاملی که به‌نظر می‌رسد در صورت شناخت بهتر و بازبینی اصولی در آنها مطابق موارد و استدلال‌هایی که در مقاله مطرح شد، سیاست‌خارجی ایران به سوی غنای بیشتر حرکت کرده و قدرت نسبی کشور در عرصه جهانی و منطقه‌ای افزایش خواهد یافت. یکی دیگر از نتایج این پژوهش که در مقاله نیز به آن اشاره شده، این است که بنیان‌های فکری-ایدئولوژیک و قانونی جمهوری اسلامی ایران، نه تنها مانعی در راستای سیاست‌های خارجی عملگرایانه و مبتکرانه به‌شمار نمی‌آیند، بلکه



مشوق و محرک آن نیز می‌باشند؛ بنابراین در یک جمله می‌توان گفت که عدم شناخت و عدم اجماع که عمل در زمان نامناسب نیز به نوعی منتج از آن‌هاست، مهم‌ترین آفت‌های سیاست‌خارجی ایران به‌شمار می‌آیند. راه حل رفع عدم شناخت صحیح، بهره‌گیری از متخصصین دانشگاهی در حوزه سیاست و روابط بین‌الملل و راه حل عدم اجماع نیز، تقویت گفتمان‌های ملی-دینی به صورت هم‌زمان می‌باشد. گفتمان غالب اگر ترکیبی از انگاره‌های ملی و دینی به‌صورت هم‌زمان باشد، موجب افزایش حوزه نفوذ ایران در عرصه بین‌المللی و خارجی نیز خواهد شد. به‌عنوان مثال، تقویت گفتمان ترکیبی ملی-دینی باعث می‌شود که در عین حفظ حمایت از جبهه مقاومت و نفوذ در کشورهایی مانند عراق، لبنان، سوریه؛ شاهد افزایش چشم‌گیر نفوذ ایران در کشورهایمانند تاجیکستان، ارمنستان، ترکمنستان، افغانستان و... نیز باشیم.

منابع

اسلامی، روح‌اله و اکبری، زهرا (۱۳۹۹)، آسیب‌شناسی سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سامانه‌های نهادی معرفتی، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۱۰، شماره ۳۵، شماره ویژه سیاست‌خارجی و سیاست‌گذاری سلامت، صص ۲۶-۲.

آقا محمدی، مسعود؛ خرمشاد، محمدباقر؛ دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و مرادی، عبدالله (۱۴۰۲)، طراحی الگوی راهبردی تامین امنیت ملی در سیاست‌خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه پژوهش‌های حفاظتی-امنیتی، دانشگاه جامع امام حسین(ع)، سال دوازدهم، شماره ۴۶، صص ۳۸-۷.

برخورداری، محمد (۱۳۹۷)، سران سه قوه در سیاست‌خارجی اجماع کنند، دسترسی در: <http://radiogoftogoo.ir/newsdetails/?m=176545&n=317542>

بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار رئیس و نمایندگان مجلس دوازدهم در تاریخ ۱۴۰۳/۴/۳۱، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=57106>

خبرگزاری تسنیم (۱۴۰۲/۷/۲۲)، صعود یک‌پله‌ای ایران در رده‌بندی بزرگترین اقتصادهای دنیا با کنارزدن تایوان،

دسترسی در: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1402/07/22/2971356>.

خبرگزاری خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) (۱۴۰۲/۳/۸)، رده‌بندی ارتش‌های جهان در سال ۲۰۲۳: ایران هفدهمین

قدرت نظامی جهان، دسترسی در: <https://www.irna.ir/news/85125466>

دستمالچیان، احمد (۱۴۰۱)، با عدم اجماع در سیاست خارجی، هزینه‌های سنگینی به کشور تحمیل شد/ رئیسی باید سیاست خارجی کشور را سر و سامان بدهد، روزنامه اعتماد (۱۴۰۱)، دسترسی در:

<https://www.etemadonline.com/tiny-news-589956>



دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۰)، واقع‌گرایی نوکلاسیک و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه

سیاست خارجی، سال بیست و پنجم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۰، صص ۲۹۴-۲۷۵.

شجاعی، امیررهام و سیمبر، رضا (۱۴۰۲)، واکاوی و نقد نظریه رئالیسم دولت محور فرید زکریا، با تأکید بر بازخوانی آن

در ایران، فصلنامه روابط خارجی، سال پانزدهم، شماره سوم (پیاپی ۵۹)، پاییز ۱۴۰۲، صص ۱۳۴-۱۱۳.

مسعودی، حیدرعلی و شرفی صدرآبادی، مهران (۱۳۹۹)، سیاست خارجی و نبود اجماع پایدار داخلی: تحلیل رمزگان

عملیاتی برجام، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۲۳، شماره ۴، شماره پیاپی ۹۰، صص ۲۲۴-۱۷۵.

Beqa, Mentor. (2019). Neoclassical Realism: Its Promises and Limits as a Theory of Foreign Policy. *European Academic Research*. V.

Mohammadian, Mohammad and Haji-Yousefi, Amir M (2022), THE ANALYSIS OF IRAN'S FOREIGN POLICY FROM A SOCIOHISTORICAL PERSPECTIVE, *Social Evolution & History*. Volume 21, Number 2 / September 2022, available at: <https://doi.org/10.30884/seh/2022.02.04>.

Ripsman, Norrin (2015), 'Bibliography', *Squandered Opportunity: Neoclassical Realism and Iranian Foreign Policy* (Redwood City, CA, 2015; online edn, Stanford Scholarship Online, 17 Sept. 2015), <https://doi.org/>, accessed 28 June 2024.

Walt, Stephen. (1987). *The Origins of Alliances*, Ithaca, NY: Cornell University Press.

Cerioli, L. (2024). Neoclassical Realism, Global International Relations, and the unheard echoes of Realist practices from the South. *The British Journal of Politics and International Relations*, 0(0). <https://doi.org/10.1177/13691481241230858>.

Schweller, Randall L. (2004). Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Underbalancing, *International Security*, 29 (2), 159-201.

Ali M. Ansari, *Iran under Ahmadinejad: The Politics of Confrontation* (London: Routledge, 2008), 78-90.

Schweller, R.L. (2004). Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Underbalancing. *International Security* 29(2), 159-201. <https://www.muse.jhu.edu/article/174659>.

Götz, Elias. (2021). Neoclassical Realist Theories, Intervening Variables, and Paradigmatic Boundaries. *Foreign Policy Analysis*. 17. 10.1093/fpa/oraa026.

Squandered Opportunity: Neoclassical Realism and Iranian Foreign Policy. By Thomas Juneau. Stanford, CA: Stanford University Press, 2015.

Haji Yousefi, A. M. (2018). Political Culture and Iran's Foreign Policy: A Comparative Study of Iran's Foreign Policy during Ahmadinejad and Rouhani. *Journal of World Sociopolitical Studies*, 2(2), 225-245. doi: 10.22059/wsp.2018.238014.1013.

Juneau, Thomas (2015), 'Neoclassical Realism', *Squandered Opportunity: Neoclassical Realism and Iranian Foreign Policy* (Redwood City, CA, 2015; online edn, Stanford Scholarship Online, 17 Sept. 2015), <https://doi.org/10.11126/stanford/9780804793056.003.0001>, accessed 25 June 2024.